

# عرفان ستیزی

در دوران

## عرفان گرایی

علی اکبر افراسیاب پور

دکترای عرفان

### پیشگفتار

هزاره‌ی سوم باید «عصر عرفان گرایی» نام گیرد. در این عصر، وجدان عمومی جهان به حقیقت عرفان اقبال نشان می‌دهد، آثار مولانا در امریکا پرفروش‌ترین کتاب‌ها می‌گردد و... اما عجیب است که در ایران کتاب‌ها، مقالات و سخنرانی‌هایی در مخالفت با عرفان به سبک اخباریون و شریعت‌فروشان قدیم، منتشر و هرگونه توهین و تهمتی نیز رایج و جایز است. البته در ایران نیز موج عرفان گرایی به پیش می‌رود و جوانان حتا از کتاب‌ها و ترجمه‌های نامناسب عرفان بودایی، سرخ‌پوستی و مانند آن استقبال می‌کنند، زیرا راه‌های آشنایی با عرفان ایرانی را بر خود بسته می‌بینند. در این اوضاع هیچ تدبیری اندیشیده نمی‌شود و گویی عده‌ی راضی هستند به قیمت انحراف جوانان هم که باشد، از مخالفت با عرفان ایرانی دست برندارند.

نگارنده عقیده دارد که عرفان ایرانی از دیگر شاخه‌های عرفان عمیق‌تر، راه‌گشا تر و کارآمدتر است و پاسخگوی نیازهای انسان امروز و آینده است؛ به همین دلیل کوشش دارد اندیشه‌های ضدعرفانی را نقد نموده و به این نیاز معنوی جوانان پاسخ دهد، اگر چه با بی‌مهری‌ها و بی‌منطقی‌ها مواجه شود. باید از اندیشه‌ی بلند پروفیسور سیدحسن امین قدردانی نمود که به این نیاز جوانان پاسخ داده و اهمیت عرفان را در آینده‌ی ایران و جهان دریافته‌اند.

### عرفان ستیزی

یکی از عرفان ستیزی‌های معاصر در کتابی با نام «عرفان و انسان امروز» قابل مطالعه است که به تازگی از طرف موسسه‌ی تحقیقات و توسعه‌ی علوم انسانی با همکاری انجمن حکمت و فلسفه‌ی ایران (۱۳۸۴ در ۱۶۷ صفحه) منتشر شده است. این کتاب مجموعه‌ی یازده مصاحبه به کوشش مژگان ایلانلو است که مصاحبه‌شوندگان در رشته‌های فلسفه، جامعه‌شناسی و زبان‌های باستانی درس خوانده و در مورد عرفان نظر داده‌اند. البته چند تن از آن‌ها استادانی برجسته هستند و به خوبی درباره‌ی عرفان اظهارنظر نموده‌اند، ولی چند نفر از آن‌ها نیز عرفان ستیزانه به عرفان و عرفای

ایرانی هجوم آورده‌اند. اکنون عین چند جمله از آن‌ها تقدیم می‌گردد:

**یحیی یتربی:** «این عیب بزرگ مولوی ست که در برابر مغول سکوت کرد... مولوی هم سر مردم را به چیزهای دیگری گرم می‌کند». (ص ۲۵)

- «من معتقدم از عرفا در زمان گذشته به‌عنوان یک ابزار برای حاکمان استفاده می‌برند». (ص ۲۴)

- «غزالی می‌خواهد مردم خام و رام مشایخ و صوفیانی شوند که در بسیاری از موارد، حيله گرانی بیش نبودند». (ص ۲۴)

- «از مولوی گله کنیم که چرا این قدر بی تفاوت بود. دکتر شریعتی می‌گوید: او متنفذ بود و باید از این نفوذ استفاده می‌کرد و به جای آن همه سماع در خانه‌ی صلاح‌الدین زرکوب، قدری هم به جامعه‌ی پیرامونش فکر می‌کرد. مولوی حداقل می‌توانسته روضه‌ی برای ایران آن روز بخواند. این حداقل گلابیه‌ی ما از اوست. حالا این آقا همه چیز را برای خودش حل کرده است و به حقیقت رسیده که البته من معتقدم آن‌ها بیش‌تر با توهم مخلوط شده بود، اما باید به اطرافش هم نگاه می‌کرد». (ص ۲۸)

- «اگر ما دین را جایگزین عرفان کنیم، هم اخلاق بهتری پیاده خواهد شد، هم نسبت به جامعه حساسیت بیش‌تری خواهیم داشت». (ص ۲۹)

- «راه‌حل‌های عرفان هیچ کدام عملی نیست». (ص ۲۹)

- «من معتقدم اساساً عرفان به درد کار سیاسی و اجتماعی نمی‌خورد».

**خشایار دیهیمی:** «عرفان برای سیاست مشکل به وجود می‌آورد. قراردادهای اجتماعی را به هم می‌ریزد و احکامی صادر می‌کند که جامعه را مختل می‌کند». (ص ۹۷)

- «عرفان مکتبی بدبینانه است و امید در آن جایی ندارد. و انسان بی‌امید هم پا به میدان مبارزه نمی‌گذارد». (ص ۱۰۳)

- «عرفان اصلاً نمی‌تواند پلی میان فرهنگ‌ها باشد». (ص ۱۰۴)

**اسفندیار نوایی:** «عرفان محصول شکست‌ها و سرخوردگی‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی فرد است». (ص ۱۱۹)

## عرفان ستیزی چرا؟

آشنایی با عرفان نیاز به شناخت و مطالعه‌ی بی‌غرضانه دارد. با معیارهای دنیای امروز نمی‌توان انسان‌های سده‌های پیش را محاکمه نمود. ایرادها این است که چرا مولوی و غزالی شورش نکرده و مثلاً در فواید انقلاب یا لیبرالیسم سخن نگفته‌اند! و یا این‌که شریعتی برآشفته که این عرفا چرا انقلاب سوسیالیستی نکرده‌اند! گویی آن‌ها که چنین سخنانی گفته‌اند، خدمتی به جامعه نموده و ایدئولوژی‌های انحصارگرایی مانند مارکسیسم، فاشیسم، نازیسم و نام‌های دیگر جدیدشان را که به‌وجود آورده‌اند، غیر از جنایت در حق بشریت کاری انجام داده‌اند؟ و یا این‌که اگر از دین و علم، ایدئولوژی ساختند و وعده‌ی دروغین نجات بشریت سر دادند و عرفان را تحقیر کردند، غیر از خشونت و نفرت یادگاری به‌جا نهادند؟

هر جامعه‌ی با پیشرفت فرهنگی و افزایش آگاهی عمومی به پیش می‌رود و تا فرهنگ عمومی بالا نرود، ستم و ستم‌پذیری پابرجاست. حتماً اگر یک ظالم هم با این شیوه‌های جاهلانه از بین برود، ظالمی دیگر جای او را می‌گیرد، زیرا جامعه ستم‌پذیر است. عرفایی چون غزالی و مولوی به این نکته پی برده و همه‌ی کوشش خود را در بالا بردن سطح آگاهی عمومی و عمق‌بخشی به اندیشه‌ها صرف کردند و پیروز هم بودند. هر نوع توسعه‌ی بدون زیربنای فرهنگی شعار دروغین است.

عرفان نیرومندترین ذخیره‌ی فرهنگی را در اختیار دارد و می‌تواند راه را برای توسعه در همه‌ی زمینه‌ها هموار سازد. چنان‌که در گذشته نیز همین نقش را در عین محدودیت کاملی که به آن دچار بوده، ایفا نموده است. مولوی در برابر مغولان شمشیر کشید، اما چشم‌بینا می‌خواهد تا آن را ببیند، یعنی با عینک‌های سیاه ایدئولوژی قابل دیدن نیست. شمشیر او **مثنوی معنوی** است و مغولان را نیز شکست داد، زیرا آن‌ها برای فرهنگ ایران مرگ به ارمان آوردند و مولوی فرهنگ و معنویت ایرانی را از دوره‌ی پیش از مغول و از شرق تا غرب ایران جمع نمود و با همان لباس عامیانه به دوره‌ی بعد از مغول منتقل نمود. چه کسی از مولوی و غزالی انقلابی‌تر و مردمی‌تر بوده است؟ کسانی که با این شعارهای پوچ به عرفان و فرهنگ ایران توهین می‌کنند در زندگی فردی و اجتماعی هرگز به شعارهای توخالی خود نیز عمل نکرده‌اند. البته همان شمشیر را هم عرفا و صوفیه برداشتند و پیری چون نجم‌الدین کبری در برابر لشکر مغولان شجاعانه شهید شد. اگر ناآگاهانه می‌گویند: «عرفان پلی میان فرهنگ‌ها نیست». تمدن جدید غرب مدت‌هاست که از زبان دانشمندی چون مارتین لینگز فریاد می‌زند که: «عرفان اسلامی در واقع چیزی از نوع پلی میان شرق و غرب است». (عرفان اسلامی چیست؟ - ص ۵۰)

انتقاد کرده‌اند که عرفان به درد کار سیاسی نمی‌خورد و یا محصول شکست‌ها و سرخوردگی‌هاست، در حالی که اوج عرفان در درخشان‌ترین و پیروزترین سده‌ها و سال‌های درخشش ایران و اسلام است و در پاسخ باید گفته شود که عرفان نه تنها به درد کار سیاسی می‌خورد، بلکه از مبنایی پیشرفته برخوردار است که حتماً نقاط ضعف دموکراسی را نیز ندارد. به مبنای مترقی فکر سیاسی عرفان که در عرفان ایرانی به کمال رسیده اشاره‌ی می‌شود:

عرفان دو بخش عملی و اساسی دارد:

۱- بخش اجتماعی و سیاسی: براساس اصل «خدمت به خلق» و اصل «صدای خلق، صدای خداست».

۲- بخش فردی و درونی: براساس «پاکسازی درون» و «شهود و اشراق باطنی».

با این دو بخش و اصولی چون تسامح، مدارا با دشمنان، به رسمیت‌شناختن مخالفان، صلح کل و مانند این‌ها از دموکراسی هم جلوتر است. کسانی که در عرفان به‌دنبال استبداد می‌گردند، بهتر است تاریخ حکومت پادشاهان، فرهنگ پدرسالاری و حاکمیت متشرعین ظاهرگرا را در قرون وسطی در غرب و قرون اسلامی در شرق مطالعه کنند.

اگر می‌خواهند نقش مثبت عرفان را در سیاست بنگرند به شیوه‌ی حکومت و پایبندی به حقوق مردم و به رسمیت‌شناختن مخالفان در دوران حاکمیت شخصیت‌هایی چون علی (ع)، گاندی و مانند آن‌ها نظر کنند که تمایلات عرفانی داشته‌اند.

یکی دیگر از تهمت‌ها این بود که عرفا از جامعه و مردم دور بوده و به حل مشکل خود مشغول بوده‌اند. ضد این را هم ایراد گرفته بودند که چرا عرفا ابزار برای حاکمان بوده‌اند، که هر دو نادرست است. مردمی‌ترین گروهی که در ایران و اسلام سراغ داریم، عرفا و صوفیه بوده‌اند، آن‌ها از دست‌رنج خود استفاده کرده و مانند بسیاری دیگر انگل و سربار جامعه نبوده‌اند. همه‌ی آن‌ها در اجرای سیاست عرفانی، «خدمت به خلق» در کنار محروم‌ترین اقشار مردم به خدمت مشغول بوده‌اند. جنید شیشه‌گر، ابوحنیفه آهنگر، حمدون لباس‌شور و بقیه هم سراج، دقاق و بقلی و مانند آن بودند و شعارشان این بود که:

مباش در پی آزار و هرچه خواهی کن

که در طریقت ما غیر از این گناهی نیست  
همین عرفا و صوفیه بزرگ‌ترین نهضت مردمی و انسانی را با عنوان عیاران، فتیان و جوانمردان برپا کردند و از اصناف و شغل‌های پایین جامعه گروه‌هایی رزمند تربیت کردند تا در جهت احقاق حقوق مردم بپایخیزند.

فتوت چیست؟ دادِ خلق دادن

به‌پای دستگیری ایستادن  
فتوت‌نامه‌ها بخش مفصلی از ادبیات عرفانی و خدمات جوانمردان بخش مفصل‌تری از تاریخ ایران را در بردارند. همین جوانمردان در قرون متمادی، در زیر ظلم و ستم حاکمان، تسلا‌ی خاطر محرومان بودند و فرهنگ انسانی و معنوی را زنده نگه داشتند.

جوانمردی و لطف است آدمیت

همین نقش هیولایی مپندار  
البته بدون ایراد نبودند، اما در مجموع مردمی‌ترین و آزادی‌خواهانه‌ترین حرکت اجتماعی در آن قرن‌های تاریک به‌شمار می‌آیند. غربی‌ها برای شوالیه‌ها و شرقی‌ها برای سامورایی‌ها چه‌ها که نمی‌کنند تا آن‌جا که کودک و نوجوان ایرانی آرزو می‌کند به‌جای آن‌ها بود، آن‌وقت نهضت جوانمردان ایرانی چون وابسته به عرفان و تصوف است باید فراموش گردد.

انتقاد کرده‌اند که اقلیتی در میان صوفیه بوده‌اند که از عرفان و

عارف به جهان خرم از آن است که جهان خرم از اوست به گفته‌ی مولانا:

عارفان ز آغاز گشته هوشمند

از غم و احوال آخر فارغند

خوف طی شد جملگی امید شد

نور گشت و تابع خورشید شد

عارف از استبداد به دور است زیرا نه بنده و نه خداوند کسی ست و رابطه‌ی مرید و مرادی را با این حدود می‌پذیرد:

مطرب عشق این زند وقت سماع

بندگی بند و خداوندی صداع

در عرفان هیچ کس مطلق نیست و اطاعت کورکورانه در آن جایی ندارد و باید از سرسپردگی پرهیز نمود:

آن که گوید جمله حق است ابله‌ی ست

و آن که گوید جمله باطل آن شقی ست

عرفان، خواهی نخواهی، جهانگیر خواهد شد چون اندیشه‌هایی برتر ارائه می‌دهد و همه را به عشق و محبت فرا می‌خواند.

چنان که در اسرار التوحید می‌خوانید: «ما را نه بر کیسه بند است و نه با کسی جنگ». و شعار آن‌ها این است:

من آن را آدمی دانم که دارد سیرت نیکو

مرا چه مصلحت با آن که این گبرست آن ترسا

انتقادهای طرح شده را با این جملات از عزیز نسفی (متولد ۵۹۶ ق) در کتاب **انسان الکامل** (ص ۶) پاسخ می‌دهیم: «انسان کامل هیچ طاعتی بهتر از آن ندید که عالم را راست کند و راستی را در میان خلق پیدا کند و عادات و رسوم بد از میان خلق بردارد و قاعده و قانون نیک در میان مردم نهد و مردم را به خدای خوانده و از عظمت و بزرگواری و یگانگی خدای، مردم را خبر دهد و مدح آخرت بسیار گوید». ■

تصوف سوءاستفاده کرده و دکان مردم‌فریبی گشوده‌اند. می‌پرسیم جایی را سراغ دارید که مورد سوءاستفاده قرار نگرفته باشد؟ حنا پیامبران هم در کنار خود پیامبران دروغین (متنبی) داشته‌اند. هر چه اصیل باشد، نسخه‌ی تقلبی هم پیدا می‌کند، اما در مقایسه با دیگر زمینه‌ها بویژه علوم و دانش‌های جدید، سوءاستفاده‌هایی که در حوزه‌ی عرفان بوده بسیار اندک و نزدیک به صفر است. مهم این است که عرفا و صوفیه از ابتدا بزرگ‌ترین منتقد این جریان‌های انحرافی بوده و در همه‌ی آثار خود به روشنگری در این زمینه پرداخته‌اند.

بهترین دلیل بر حقانیت عرفان و مردمی‌بودن آن، این است که حکومت‌ها و شریعت‌مداران وابسته به آن‌ها همواره از عرفان و نفوذ آن در مردم وحشت داشته و فتوای قتل، شکنجه، زندان و نفی بلد شامل عرفا و صوفیه بوده است. شهادت حلاج، عین‌القضات و سهروردی و دیگر بزرگان این راه پُر خون، که انگیزه‌ی سیاسی در کنار انگیزه‌ی عقیدتی در آن‌ها قابل انکار نیست، دلیلی بر صحت این گفته است. اگر در دوران شکست‌های سیاسی مردم به عرفان پناه برده‌اند، دلیلی بر ضعف عرفان نیست. نباید به‌جای سرزنش عاملان این شکست‌ها، عرفان را محاکمه نمود! مردم پناهی غیر از حقیقت نمی‌دیده‌اند و به‌جایی می‌رفته‌اند که آن‌ها را گرمای می‌داشته‌اند. پس عرفان تخدیرکننده نبوده و نیست، زندگی عرفا و صوفیه شاهد بر این مطلب است و همین‌طور سرشماری از معماران، خطاطان، شاعران و هنرمندان ایران و اسلام که روشن می‌گرداند، اکثریت آن‌ها از عرفا و صوفیه یا وابستگان آن‌ها بوده‌اند. همان‌طور که عمده‌ی گسترش و پیشرفت اسلامی در شرق مدیون تبلیغ عرفا و صوفیه می‌باشد که نه با زور بلکه با نمایش منش عرفانی، اسلام را تا دورترین مناطق چین به پیش بردند و با زبان عرفان که بین‌المللی‌ست دل‌های فراوانی را شکار کرده و می‌کنند:

دل به‌دست آور که حج اکبر است

از هزاران کعبه یک دل بهتر است

شاهد دیگر تاریخ خانقاه است که محل خدمت به مردم بوده و در زمان جنگ و صلح پذیرای مردم بی‌پناه بوده است. در جریان‌های سیاسی معاصر هم عرفا و صوفیه شرکت نموده‌اند، چنان‌که در مشروطیت، شخصیت‌هایی چون ظهیرالدوله و حاج نایب‌صدر صاحب **طرائق الحقایق** به دفاع از مشروطیت و حقوق مردم برخاستند.

همواره از رابطه‌ی مریدی و مرادی و استبداد در آن ایراد می‌گیرند، در حالی که این مطلب از اجزای ذاتی عرفان و تصوف نیست و شاخه‌هایی از صوفیه به آن اعتقاد ندارند و گاهی اویسی نامیده می‌شوند. رابطه‌ی مرید و مراد مانند شاگرد و استاد از بهترین وسایل انتقال دانسته‌ها و تجربیات به نسل جدید است و راه‌های رفته را از نو طی نمی‌کنند و بدون این وسیله هیچ دانشی پیشرفت نمی‌کرد. البته این رابطه همیشگی نیست تا ایرادی داشته باشد، بلکه موقتی و برای دوران خاصی از زندگی سالک است. در مکتب عشق نیز گفته شده که: لا شیخ ابلغ من العشق. اگر به عارف وسیله‌ی بهتری ارائه شود بدون تعصب خواهد پذیرفت.

ادعای عجیبی شده بود که «عرفان مکتبی بدبینانه است!» اصلی‌ترین آموزه‌ی عرفان خوش‌بینی و شادمانی‌ست.

